سفرهاي حج ابن بطوطه سال هاي ( 749 ـ 725 )

رسول جعفريان

حجاج مغرب اسلامي ، شامل اندلس و مراکش و بخش مياني آفريقاي مسلمان ، فاصلة زيادي تا حجاز داشتند اما اين راه را عاشقانه طي کرده و به دنبال ريشه هاي خود ، به حرمين مي آمدند . طي کردن اين راه که چند هزار کيلومتر مربع است ، آسان نيست و مي توان تصور کرد با امکانات آن روزگار ، چه مقدار زمان لازم بوده تا اين مسير طي شود و زائر به حرمين برسد . تحمّل اين سختي ها بود که سبب شد از دير زمان لقب « الحاج » به عنوان يک لقب مهم براي کساني که از مغرب اسلامي به حج رفته اند ، روي اين اشخاص بماند . اين همان چيزي است که بعدها در شرق دورِ اسلامي هم رايج گرديد .

منهاي چند سفرنامه اي که از دورة مياني تمدّن اسلامي برجاي مانده ، مانند ناصر خسرو و ابن بطوطه و ابن جبير و به خصوص پس از آن دوره ، حجم زيادي از سفرنامه هاي حج که برجاي مانده ، متعلق به حجّاج مغربي است . اين آثار منبع بسيار مهمي براي شناخت ادبيات حج و تاريخ بلاد حرمين و همين طور شناخت راه حجاج مغربي است . تعداد زيادي از اين سفرنامه ها به چاپ رسيده اما بخش بسياري از آن ها همچنان مخطوط برجاي مانده است . گزارش يک صد مورد از اين سفرنامه ها را دکتر عبدالهادي التازي در دو جلد کتاب فراهم آورده که به مناسبت سال 2004 که در آن ، شهر مکه به عنوان پايتخت فرهنگي جهان اسلام معرفي شد ، توسط مؤسسة « الفرقان » ، وابسته به زکي يماني ، به چاپ رسيده است . عنوان اين کتاب و مشخصات آن چنين است :

رحلة الرحلات ؛ مکة في مائة رحلة مغربية و رحلة ، مکة المکرّمة ، مؤسّسة الفرقان ، 2005 ) .

اين کتاب شرح مطالبي است که در اين سفرنامه ها ، در بارة مکة مکرمه آمده است .

ويژگي اين سفرنامه ها ، به خصوص برخي از آن ها ؛ مانند سفرنامة عياشي ، که اخيراً در دو جلد بسيار بزرگ به چاپ رسيده ، اين است که نه تنها مشتمل بر مطالبي است که در سفرنامه هاي عادي آمده بلکه حاوي شرح حال تعداد زيادي از مشايخ و حتي طرح بسياري از مباحث علمي و ديني است .

يک چهرة مغربي ، وقتي به شرق سفر مي کند ، با اين پشتوانه است که در گذشتة تاريخ تمدن اسلامي ، اعتبار و ارزش ويژه اي براي شرق اسلامي قائل بوده و علم و حديث و دين خود را از شرق مي گرفته است . براي يک مغربي اهميت داردکه گزارش اين سفر را بنويسد و گزارش راه و سفر نه تنها ديني باشد ، بلکه گزارش سفر علمي او هم به شرق اسلامي و شاگردي اش نزد مشايخ و گرفتن اجازة حديث و غيره هم باشد . او اين مطالب را در سفرنامه اش نشان مي دهد .

وقتي بحث از مغرب اسلامي مي شود ، منطقه اي گسترده را ـ که در قرون نخستين اسلام حکم يک منطقه واحدي را داشت ـ شامل مي شود . اين ممکن بود که کسي اصلش از مغرب نزديک ؛ يعني تونس باشد ، در قرطبه ؛ يعني اندلس تحصيل کند و در مغرب مياني ؛ يعني تلمسان قاضي باشد و بعداً به منصب قضاوت در اشبيليه برود يا حتي در مغرب دور ؛ يعني فاس به اين سمت منصوب گردد .

مغربي ها در مکه کاملا شناخته شده بودند و در متون تاريخيِ اين دورة مکه ، آثار آنان فراوان است . از آنان به عنوان « مغاربه » ياد مي شود . رنگ پوست و ساختار جسماني ايشان بيش از همه ، حکايت حضورشان را داشت . به خصوص در قرن دهم به بعد ، تعداد زيادي از مغربي ها پس از انجام حج براي تحصيل يا عبادت و يا کار در حرمين ، باقي مي ماندند . کتابي با عنوان « المَغاربة في المدينة المنورة إبان القرن الثاني عشر الهجري » ( از محمدعلي فهيم بيومي ، قاهره ، 2006 ) شرحي مفصل از حضور اينان در مدينه را به دست داده و نقش آنان را در زندگي اجتماعي و اقتصادي و ديني اين شهر نمايانده است .

دکتر تازي در مقدمة کتاب « رحلة الرحلات » نام نزديک به صد نفر از علماي مغرب و آندلس ، از قرن سوم به بعد را آورده است که اينان در مکه يا مدينه سماع حديث کرده اند . بسياري از اينان تا بغداد هم مي آمدند . اين افراد حسّي را در ميان عالمان مغربي ايجاد کردند که مي بايست علم را در شرق جستجو کنند .

يكي از مشهورترين سفرنامه هاي مغربي ، سفرنامة ابن بطوطه است که نه تنها سفرنامة حج بلکه گزارشي از بلاد اسلامي در دهة سوم و چهارم قرن هشتم هجري است . وي شش بار حج به جاي آورده و گزارش آن ها را نوشته است .

در اينجا مروري بر اين کتاب و شرحي که وي در مورد راه هاي حج ، از نقاط مختلف داده است ، ارائه مي کنيم :

ابن بطوطة مغربي و راه حج

سفرنامة ابن بطوطه يکي از مشهورترين سفرنامه ها در تمدّن اسلامي است که برجاي مانده است . اين سفرنامه متعلق به شخصي به نام ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهيم لواتي طنجي ، مشهور به « ابن بطوطه » است . وي در قرن هشتم و پيش از حملة تيمور مي زيست .

ابن بطوطه به قصد سفر حج به راه افتاد اما اين سفر چندان به درازا کشيد و طولاني و پر مطلب شد که سبب گرديد تا اثر او تبديل به يک اثر بسيار مهم شود . سفرهاي او به اقصا نقاط عالمِ اسلام ؛ به ويژه اقامت چندين سالة او در برخي از کشورها ، به خصوص در هند و علاقة خاص او به ثبت آنچه که ديده و شنيده ، اين متن مهم را پديد آورده است . وي سفر به حج را در سال 725 آغاز کرد . حج پنجم او در 732 و ششمين آن در سال 749 بود . سه حج مياني او ـ دوم ، سوم و چهارم ـ در اقامت سه سالة او در مکه به انجام رسيد .

اما در اين ميان مهم همين است که او به قصد انجام فريضة حج به راه افتاد و اين انگيزه بود که او و ديگراني مانند او را بر مي انگيخت تا به نقاط ديگر جهان اسلام بروند و چنين آثاري را بيافرينند . ما در اين گزارش از ترجمة محمدعلي موحد ( تهران ، بنگاه نشر و ترجمه کتاب ، 1348 ) استفاده کرده ايم .

اهميت سفر ابن بطوطه به لحاظ تبيين راه حج در آن سال ها جالب است .

اولاً : او در بارة راه طنجه به مصر ، اطلاعات جالبي را به دست داده و شهر به شهر مطالبي را بيان کرده است .

ثانياً : در بارة راه مصر به سمت عيذاب و رفتن از راه دريا به سمت حجاج ، توضيحاتي آورده است . البته وي تا عيذاب آمده ، اما به دليل جنگ و نابود شدن کشتي ها مجبور به بازگشت از بندر عيذاب به قاهره شده و مجدداً راه خشکي را به سمت شام آغاز کرده است . از آنجا به بعد نيز وي منزل به منزل شرحي بيان کرده است . ما تنها بخش هايي را که مربوط به راه حج اوست بيان کرده و از باقي توصيفات وي ، از شهرها جز در موارد استثنايي خودداري خواهيم کرد .

در راه حج

ابن بطوطه مي نويسد : « روز پنج شنبه ، دوم ماه رجب ، سال 725 ، به قصد حج و زيارت قبر پيغمبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) يکه و تنها از زادگاه خود ، طنجه ، بيرون آمدم . نه رفيقي بود که با او دمساز باشم و نه کارواني که با آن همراه گردم . ميل شديد باطني و اشتياقي که براي زيارت آن مشاهد متبرّکه در اعماق جانم جايگزين بود مرا بدين سفر برانگيخت . دل بر هجران ياران نهادم و بسان مرغي که از آشيان خود جدا افتد از وطن دوري گزيدم . » ( 1/6 )

ابن بطوطه از طنجه به تلمسان مي رود و پس از سه روز اقامت در اين شهر ، عازم « مليانه » مي شود . از آنجا همراه شماري بازرگان به سمت الجزاير مي رود و بعد از آن ، از راه متيجه به « جبل الزان » رفته عازم شهر « بجايه » مي گردد .

وي در بجايه مريض مي شود . وقتي به او پيشنهاد مي شود آنجا بماند و استراحت کند ، مي گويد : « اگر مرگ من فرا رسيده باشد ، بهتر است در راه خانة خدا بميرم . » ( 1/8 )

مقصد بعدي شهر کنستانتين يا قسطنطنيه بوده که حاکم آنجا از استقبالش کرده ، لباس احرام و دو دينار ( سکة طلا ) به او مي دهد . از آنجا عازم بونه مي شوند .

وي با وجود بيماري و تب عازم مي شود . گرچه بازرگانان به دليل ناامني متوقف مي گردند ليکن او به مسيرش ادامه مي دهد تا به « تونس » مي رسد . بي آن که کسي را بشناسد ، در مدرسة کتيبيين منزل مي کند .

ماه رمضان مي رسد و ابن بطوطه تا عيد را در تونس مي ماند . در اين ايام قافلة حج آمدة رفتن مي شود ، اما نه براي حجّ همين سال بلکه براي حج سال آينده ؛ زيرا تازه اواخر ذي قعده از تونس حرکت مي کنند .

ابن بطوطه مي نويسد : « رياست قافله با شيخي بود به نام ابويعقوب موسي از اهالي اقل آفريقا و اکثر افراد قافله ، از قبيلة مصامده بودند . مسافرين از ميان خود ، مرا به عنوان قاضي انتخاب کردند . اواخر ذي قعده بود که از تونس حرکت کرديم و از راه ساحل به شهر « سوسه » رفتيم . اين شهر کوچک و نيکو بر کنار دريا ساخته شده است و با تونس چهل ميل فاصله دارد . پس از سوسه به شهر صفاقس رسيديم . . . از صفاقس به « قابس » رفتيم و در داخل شهر منزل کرديم و چون پياپي باران مي آمد ، ده روز در اين شهر مانديم . آنگاه به قصد طرابلس حرکت کرديم . در برخي از مراحل اين راه ، در حدود صد سوار يا بيشتر با ما بودند و نيز عده اي تيرانداز در قافله بودند که قبايل بدوي از آنان حساب مي بردند و از دستبرد خودداري مينمودند . عيد قربان را در يکي از منازل بين راه گذرانيديم . روز چهارم عيد به طرابلس رسيده چند روز در آنجا توقف کرديم . » ( 1/10 )

ابن بطوطه ، دختر يکي از امناي تونس را به عقد خود درآورده و در طرابلس عروسي کرده است و از اين پس همراه همسرش به راه ادامه مي دهد ؛ « از مسلاته و مسراته و قصور سرت گذشتيم . در اينجا طوايف عرب خواستند دستبردي بزنند ، موفق نشدند و ما به ملاحظة آمادگي ما از تعرض خودداري کردند . پس از جنگلي عبور کرده به قصر برصيصاي عابد رسيديم » . اينجا با پدر زنش اختلاف پيدا کرده ، همسرش را طلاق مي دهد و دختر يکي از طلاب قابس را مي گيرد « در قصر زعافيه عروسي کردم و وليمه دادم و قافله را براي اين کار يک روز متوقف ساختم و همه را اطعام کردم . »

مقصد بعدي اسکندريه است . او مي نويسد : « در اول جمادي الأولي به شهر اسکندريه رسيديم . » سپس در اينجا به وصف شهر مي پردازد و از ميوه ها و باغات و دروازه هاي شهر و جز اين ها سخن مي گويد . در اينجاست که به گردش در شهرهاي مختلف مصر رفت و از جملة آن ها دمياط است و هرجا که مي رسد ، از عالمان و عارفان و فقيهان و قاضيان و نيز خود شهر سخن مي گويد . آشکار است که او کاروان حج را رها کرده و به دنبال گردشگري است تا موعد حج فرا رسد . پس از ديدن چند شهر ، به قاهره مي رسد و در اينجا به تفصيل از آن ياد مي کند . ( 1/41 ـ 29 )

پس از آن مي نويسد :

« از راه مصر عليا به قصد حجاز حرکت کردم و شب اول را در رباطي که صاحب تاج الدين حند در دير الطين ساخته است ، به سر بردم . . . بعد از رباط مذکور ، به شهر کوچک « منية القائد » که بر کنار نيل واقع است رسيدم و از آنجا به شهر بوش رفتم . بوش از حيث محصولِ کتان ، بر همة شهرهاي ديگر مصر برتري دارد و کتان آن به ساير نواحي مصر و آفريقا صادر مي شود و از آنجا به شهر « دلاص » رفتم . . . از آنجا به شهر « ببا » و « بهنسا » رفتم . بهنسا شهري است بزرگ و باغ هاي زياد دارد و پارچه هاي پشمي خوبي در آن بافته مي شود . . . از آنجا به شهر منه خصيب « مينيا » رفتم . شهري است بزرگ و پهناور و وسيع و بر کنار نيل بند شده است و به حقيقت بر کلية نواحي مصر عليا برتري دارد . . . » ( 1/43 ـ 42 )

از آنجا به شهر کوچک منلوي ، که دو ميل از نيل فاصله دارد ، رفتم . . .

از منلوي به « منقلوط » آمدم که شهري است زيبا و خوش ساخت و پر برکت و بر کنار نيل نهاده است . . .

از اين شهر به اسيوط رفتم که شهري است بس نيک و بازارهاي بديع دارد . . .

از آنجا به شهر اخميم رفتيم که شهري بزرگ و محکم و عجيب است . . .

از اخميم به شهر « هو » که شهر بزرگي است در کنار نيل رفتم و در مدرسة تقي الدين بن سراج منزل کردم . در آنجا هر روز بعد از نماز صبح يک حزب از قرآن مي خواندند . . .

از شهر « قو » به « قند » رفتم . . .

از آنجا به شهر بزرگ « قوص » رفتم . اين شهر خيرات فراوان و باغ هاي سرسبز و بازارهاي زيبا و مساجد زياد و مدارس عالي دارد و حاکم نشين مصر عليا است . . .

از آنجا « باقصر » رفتيم که شهرکي زيبا است . . .

از آنجا شهر « ارمنت » رفتم . ارمنت شهر کوچکي است در کنار نيل که باغ هاي فراوان دارد . . .

از آنجا به شهر « اسند » رفتم که شهر بزرگي است و کوچه هاي وسيع و عايدات بسيار و زوايا و مدارس و جوامع متعدد و بازارهاي خوب و باغات سرسبز دارد . . .

از آنجا به شهر « ادفو » رفتم که فاصلة آن تا شهر « اسند » از طريق بيابان يک شبانه روز راه است . ( 1/48 )

سپس از نيل گذشته به شهر « عطواني » رفتيم و ازآنجا شتراني کرايه کرده ، با طايفه اي از عرب که دغيم نام دارند ، حرکت کرديم . راه ما از صحرايي بود که آباداني نداشت ولي راه امني بود . يکي از منازل اين راه حميثرا است که قبر ولي خدا ابوالحسن شاذلي در آن است .

شهر عَيذاب

پس از پانزده روز راه پيمايي ، به شهر عيذاب رسيديم . عيذاب شهري است بزرگ که ماهي و شير فراوان دارد و غلات و خرما را از مصر عليا به آنجا مي آورند . اهالي اين شهر از طايفة بجات مي باشند که رنگ پوستشان سياه است و خود را در ملحفة زرد رنگي مي پوشانند و بر سر خود عصابه اي مي بندند که عرض آن يک انگشت بيشتر است . . . . در شهر عيذاب مسجدي است مشهور و متبرک که به شيخ قسطلاني منسوب است و من آن را زيارت کردم . . . در آن زمان که ما به عيذاب رسيديم « حدربي » پادشاه بجات مشغول جنگ با ترکان ( مماليک ) بود . او کشتي هاي ترکان را شکسته و آنان را به هزيمت داده بود . و به همين علت سفر ما از راه دريا ميسر نشد . ناچار وسائلي را که براي اين مسافرت آماده کرده بوديم فروخته و با همان اعراب ، که شترهايشان را کرايه کرده بوديم ، به مصر عليا مراجعت کرديم و به شهر قوص رسيديم و از آنجا ، از طريق نيل ، که مصادف با موقع مد بود سرازير شده ، پس از هشت روز راه پيمايي به قاهره رسيديم . ولي من يک شب بيشتر در آنجا نماندم و به قصد شام حرکت کردم و آن مقارن نيمة شعبان سال 726 بود .

راه قاهره به شام

اشاره شد که ابن بطوطه به دليل جنگي بودن منطقة دريا ، در سواحل عيذاب ، ناگزير از بازگشت به قاهره و رفتن از راه خشکي به سمت شام شد . روشن است که سفر وي به اين شهرها ، تنها در مسير حج نيست بلکه وي به دنبال ديدن آثار اين شهرها و به خصوص ملاقات با مشايخ آن ها است . با اين حال ، به تقريب در مسير حج حرکت مي کند . وي مي نويسد :

« در اين راه نخست به شهر « بلبيس » رسيديم که شهري بزرگ است و باغ هاي زياد دارد .

از آنجا به « صالحيه » رفتم و از آن پس ، داخل ريگزار ( بيابان ) شده ، منازلي مانند « سواده » و « راده » و « مطيلب » و « عريش » و « خروبه » را طي کرديم . در هر يک از اين منازل ، کاروانسرايي است که آن را خان مي نامند و مسافرين با چارپايان خود در آن منزل مي کنند . در بيرون هر خان چشمه اي هست ودکاني که مسافرين مايحتاج خود و مرکب هاي خود را از آن مي خرند .

ديگر منازل معروف اين راه « قطيا » است که مردم قطيه تلفظ مي کنند . در اين نطقه ، از بازرگانان ماليات مي گيرند . هيچ کس از مردم شام حق ندارد بدون اجازة حکومت مصر از اين مرز عبور کند . همچنين کساني که به سوي شام مي روند ، بايد اجازة آن حکومت را ارائه دهند و اين تدابير به لحاظ حفظ اموال مردم و جلوگيري از فعاليت جاسوسان عراق ( قلمرو حکومت سلطان ابوسعيد بهادرخان ) اتخاذ گرديده است . امنيت اين راه بر عهدة اعراب باديه مي باشد که چون شب فرا مي رسد ، از روي ريگ ها رد پاها را محو مي کنند و امير بامدادان خود براي معاينة محل مي آيند و اگر در روي ريگ ها ردّ پايي ملاحظه شود ، اعراب به تعقيب عامل آن مي پردازد و به هر حال او را گير آورده تسليم امير مي کنند تا به مجازات برسد . » ( 1/ 50 ـ 48 )

آنگاه راه خود را دنبال کرده تا به شهر « غزه » که پس از مصر ، اول بلاد شام است ، رسيديم . غزه شهري است وسيع و داراي عمارت هاي بسيار و بازارهاي خوب و مساجد متعدد و بارو و مسجد جامعي زيبا داشت . . .

از غزه به « مدينه الخليل » رفتم که شهري است به ظاهر کوچک و در معني بزرگ و نوراني و زيبا و عجيب . اين شهر در وسط دره اي واقع گرديده است . . . » ( 1/51 )

« از اين شهر به سوي بيت المقدس روانه شديم و در راه تربت حضرت يونس را زيارت کردم . اين مقبره ساختماني بزرگ و مسجدي هم دارد . . . آنگاه به شهر بيت المقدس رسيدم که در رتبت فضيلت بعد از مسجد الحرام و مسجد پيغمبر بر همة نقاط و اماکن متبرکه پيشي دارد . . . » ( 1/54 ) .

از بيت المقدس به قصد ديدار عسقلان حرکت کردم . عسقلان اکنون بالمره خراب است و از آن ويرانه اي بيش برجاي نمانده است . . . در عسقلان مزار مشهوري است که سر امام حسين (عليه السلام) پيش از آن که به مصر فرستاده شود ، در آنجا بوده است . اين مزار عبارت است از مسجدي بزرگ و مرتفع که چاه آبي هم دارد . بناي مسجد چنان که بر سر درآن نوشته شده است ، به فرمان يکي از امراي عبديين ( فاطميان ) صورت گرفته است ( 1/57 ) .

از آنجا به شهر « رمله » رفتيم که همان فلسطين باشد . رمله شهري است بزرگ و کثير الخير که بازارهاي خوب دارد . . . .

از آنجا به نابلس رفتم . نابلس شهري است بزرگ داراي درختان بسيار و نهرهاي فراوان که از حيث محصول زيتون ، از پربرکت ترين بلاد شام محسوب مي شود . . .

از آنجا به شهر عجلون رفتم و آن شهري است نيکو ، داراي بازارهاي زيادي و دژي مهم . نهر آبي گوارا از وسط آن جاري است .

از اين شهر به قصد لاذقيه به راه افتاده ، از وادي غور ، که در ميان يک رشته تل واقع است ، عبور کرديم . قبر ابوعبيده بن جراح در اين محل است و ما آن را زيارت کرديم . ( 1/58 ) .

از آنجا به شهر « صور » رفتم . اين شهر خود مخروبه است ولي در بيرون آن ، قرية آبادي وجود دارد . بيشتر مردم آن رافضي ( شيعه ) هستند . روزي بر سر آبي رفتم تا وضو سازم ، يکي از اهالي آن قريه هم براي وضو آمد . نخست پاها را شست و سپس صورت را . مضمضه و استنشاق هم نکرد و آنگاه قسمتي از سرش را مسح کشيد . من به اين ترتيب وضو اعتراض کردم . . ( 1/59 ) .

از آنجا به صيدا رفتم . اين شهر بر ساحل دريا قرار دارد و شهري قشنگ و پرميوه است . . .

از آنجا به طبريه رفتم . طبريه در گذشته شهر بزرگ و با عظمتي بوده و اکنون فقط آثاري از آن عظمت و بزرگي بر جاي است .

از آنجا به شهر بيروت رفتم . بيروت شهري است کوچک ، داراي بازارهاي خوب و جامعي بسيار زيبا . اقسام ميوه ها و آهن از اين شهر به مصر مي برند . . . ( 1/60 ) .

از بيروت به طرابلس رفتم . اين شهر يکي از مراکز پرجمعيت شامات است . چشمه سارها از همه سوي آن در جريان است و باغ ها و درختان سرسبز اطراف آن را فرا گرفته . . .

از طرابلس به حصن الأکراد که شهرکي پرآب و درخت است رفتم . . .

ازآنجا به شهر « حمص » رفتم . حمص شهري است نمکين و دلنشين ، داراي درختان سرسبز و جويبارهاي فراوان و بازارهاي گشاد . . . اهالي حمص عرب و به فضل و کرم موصوف اند . . . .

سپس به حمات ، که يکي از مراکز مهم شام و از زيباترين شهرهاي آن است ، رسيدم . » ( 1/64 )

از آنجا به شهر « معرّه » که ابوالعلاي معري ، شاعر و عدّة بسيار ديگر از شعرا به آن منسوب هستند ، رفتم . معره شهري است بزرگ و خوب و بيشتر درخت هاي انجير و پسته دارد که محصول آن را به مصر و شام مي برند . . .

بعد از معره به شهر سرمين رسيديم که باغ ها فراوان دارد و بيشتر درختان آن زيتون است . . . مردم اين شهر نيز صحابة دهگانه را دشمن مي دارند و سب و لعن مي کنند . عجب آن که اين مردم حتي از استعمال لفظ « ده » خود داري مي نمايند و دلال ها که در بازار متاعي حراج مي کنند ، وقتي به عدد ده مي رسند مي گويند « نه و يک » . و کلمة ده را بر زبان نمي رانند . روزي ترکي از آنجا مي گذشت ، دلالي صدا مي زد « نه و يک » . ترک چماق برکشيد و بر سر او کوفت و گفت : حالا بگو : ده !

اين شهر مسجد جامعي دارد که نُه گنبد براي آن ساخته اند و چون به مذهب بدشان بر مي خورد ، مخصوصاً يکي را کم ساخته اند تا ده تمام نشود . ( 1/65 )

از آنجا به شهر حلب رفتيم که شهري بزرگ و مرکزي مهم است . ( 1/ 70 ـ 65 ) وي در اين صفحات مطالبي در بارة حلب مي نويسد .

از حلب به شهر « تيزين » رفتم که در راه قنسرين واقع است . تيزين شهري است جديد البند که ترکان آبادش کرده اند .

قنسرين شهري قديمي و بزرگ بوده ولي اکنون فقط آثاري از آن برجاي مانده است .

از قنسرين به انطاکيه رفتم و آن شهري است عظيم و کهن . . . .

از انطاکيه به دژ غراس رفتم که دژي است مستحکم و داراي کشتزارها و باغ ها . . .

از بغراس به دژ قُصير رفتم . . .

از آنجا به شهر صهيون رفتم که شهري است نيکو ، آب ها روان و درختان سرسبز و قلعة خوبي دارد . . . ( 1/71 )

از آنجا به شهر لاذقيه رفتم که شهري است کهن بر ساحل دريا . . . ( 1/79 ) .

از لاذقيه به دژ مرقب ، که نظير دژ کرک و از دژهاي بزرگ است ، رفتم . . .

از آنجا به سوي جبل الأقرع حرک کرديم . اقرع بلندترين جبال شام و از طرف دريا که پيش بروي ، نخستين کوه هاي اين ناحيه است . . .

از آنجا نيز گذشته به کوه هاي لبنان که از سرسبزترين و خرم ترين کوه هاي دنياست رسيدم . . . ( 1/82 )

از کوهستان لبنان به شهر بعلبک رفتيم که شهري است نيکو و کهن و از بهترين شهرهاي شام به شمار مي آيد . . . در بعلبک يک نوع پارچة مخصوصي مي بافند که پارة احرام بلعبکي هم از آن است . .

چون سخت مشتاق ديدار دمشق بودم ، فرداي آن روز ، بعلبک را ترک گفتم و پنج شنبه نهم رمضان سال 726 به دمشق رسيدم و در مدرسة معروف مالکيان موسوم به الشرابشيه منزل کردم . دمشق بهترين و زيباترين شهرهاي جهان است که اداي حق آن از قدرت وصف و بيان بيرون است . . . ( 1/83 )

اين وصف تا صفحه 111 به طول مي انجامد .

حرکت در مسير شام ـ مدينه

دراول شوال سال مزبور ( 726 ) کاروان حجاز به خارج دمشق رهسپارگرديد و در قرية معروف « کسوه » فرود آمد . من نيز با کاروان حرکت کردم . اميرکاروان سيف الدين چوپان بودکه يکي از امراي بزرگ به شمار مي آيد و قاضي آن شرف الدين اذرعي حوراني بود . در اين سال صدرالدين غماري مدرس مالکيان نيز به حج مي رفت . همسفران من طايفه اي از اعراب بودند که عجارمه خوانده مي شدند و اميرشان محمد بن رافع از اعاظم امرا بود .

از کسوه به قرية بزرگ « صنيمن » رفتيم و از آن پس به شهر کوچک زرعه ، که از بلاد حوران است ، رسيديم و در نزديکي شهر منزل کرديم و از آنجا به شهر کوچک بصري رفتيم . ( 1/112 - 111 )

بُصري :

کاروان حج به طور معمول چهار روز در بصري توقف مي کند تا بقية حاجيان هم به براي کارهاي خود ، که در دمشق مانده اند برسند . بصري محلي است که حضرت رسول ، در دوراني که ـ قبل از بعثت ـ براي خديجه تجارت مي کرد به آنجا آمد و خوابگاه شتر آن حضرت در بصري هم اکنون شناخته است و مسجد بزرگي در آنجا ساخته اند .

اهل حوران در شهر بصري جمع مي شوند و حجاج آذوقه و لوازم و مايحتاج خود را از اين محل تهيه مي کنند و از آنجا به ببرکه زيره يم روند و يک روز در آنجا اقامت مي کنند و سپس به لجون مي روند . لجون آب رواني هم دارد .

حصن کرک :

پس از لجون به « حصن کرک » مي رسند که از عجيب ترين و مستحکم ترين و مشهورترين قلعه هاست و حصن الغراب هم خوانده مي شود . . . ( 1/112 )

کاروان مدت چهار روز در خارج کرک در محلي موسوم به ثنيه توقف کرد تا خود را آمادة ورود در صحرا گرداند . آخر حد شام « معان » بود که بعد از صول بدان از طريق عقبة صوان وارد صحرا شديم . در بارة اين صحرا گفته اند : هرکس درآنجا رود ، راه خود را گم مي کند و اگر بتواند جان به سلامت بدر برد چنان است که عمر دوباره يافته باشد .

پس از دو روز که راه رفتيم به ذات الحج رسيديم و آن محل بايري است که آب زيرزميني دارد

تبوک :

بعد از آن ، به رودخانة بي آب بلدح رسيديم و از آنجا به « تبوک » رفتيم . تبوک سرزميني است که محل وقوع يکي از غزوات پيغمبر بود و در آن چشمه آب خردي وجود داشته که پيغمبر از آن وضو ساخته و به برکت وي آن آب فزوني گرفته و شيرين و گوارا گرديده است و هم اکنون نيز جريان دارد . حجاج شام چون به تبوک مي رسند سلاح بر مي گيرند و شمشيرها از نيام بر مي کشند و حالت حمله و هجوم به خود مي گيرند و درختان خرما را به شمشير مي زنند . چون معتقدند که پيغمبر به همين ترتيب وارد تبوک شده بود . کاروان بزرگ بر سر چشمة تبوک فرود مي آيند و همه از آن سيراب مي گردند . قافلة حج چهار روز در آنجا استراحت مي کند و شترها را آب مي دهند و چون بين تبوک و العُلا ، بادية مخوفي در پيش هست ، ذخيرة آب نيز بر مي دارند . سقاها اطراف چشمه را گرفته با آبدان هايي ، که از چرم گاوميش درست شده است ، شترها را آب مي دهند و ظرف و مشک هاي قافله را پر مي کنند . هر يک از امرا و بزرگان ، آبدان مخصوصي دارند که شتران خود و کسان را از آن آب مي دهند و مشک ها را پر مي کنند و ساير مردم نيز در مقابل پرداخت وجهي به سقاها شتران خود را آب مي دهند و مشک ها را پر مي گردانند .

قافله بعد از حرکت از تبوک ، از خوف صحرا به تعجيل راه مي رود . ( 1/115 )

وادي اخيضر در وسط اين صحرا واقع شده که نعوذ بالله توگويي وادي جهنم است . در يکي از سال ها باد سمومي که در اينجا مي وزد مشقات و مصائب بزرگي براي حجاج بار آورد ، ذخيرة آب به پايان رسيد و يک خوراک آب به هزار دينار خريد و فروش شد و سرانجام فروشنده و خريدار هر دو تلف شدند که داستان آن را روي سنگي در همين وادي نوشته اند .

بعد از طي اين وادي ، در برکة المعظم فرود مي آيند که منسوب به الملک المعظم ، از فرزندان ايوب است . در اين برکه بعضي از سال ها آب باران جمع مي شود و در بعضي ديگر خشک و بي آب مي باشد .

روز پنجم قافله به بئر الحِجر مي رسد . مقصود از حِجر همان حجر ثمود است . چاهي که در اين جا واقع است آب زيادي دارد ، ليکن مردم با همة نيازمندي ، از آب آن استفاده نمي کنند . چه ، پيغمبر در غزوة تبوک بر سر آن چاه فرود نيامد و اجازه هم نداد که کسي ازآب آن بخورد وکساني که با آن آب خميرکرده بودند آن را به شتران خورانيدند . در اين جايگاه ديار ثمود شروع مي شود . اين خانه ها درکوهستاني واقع شده که از سنگ هاي سرخ رنگ تشکيل يافته و پله کان هاي پر نقش و نگاري که بر آن ها تراشيده اند چنان است که گويي تازه از زير دست صنعتگر بيرون آمده باشد . استخوان هاي آن قوم ، درون خانه هاشان پوسيده و ماية عبرت آيندگان گرديده است .

در اين محل ، بين دو کوه ، خوابگاه ناقة صالح واقع شده و در آنجا مسجدي است که مردم در آن نماز مي گزارند . بين حجر و العلا به قدر نصف روز يا کمتر فاصله مي باشد . العلا ده بزرگ و نيکويي است که نخلستان ها و آب هاي جاري دارد . حجاج چهار روز در اينجا استراحت کرده لباس هاي خود را مي شويند و ما يحتاج خود را فراهم مي کنند و هرچه اضافه بار دارند در اين محل مي گذارند و فقط به قدر کفايت از آن بر مي دارند .

اهل اين ده مردمان اميني هستند . تجار مسيحيِ شام ، ازاين جا قدم فراتر نمي گذارند و معاملات خود را با حجاج در همين محل انجام مي دهند .

کاروان از العلا حرکت کرده ، فردا به وادي عطاس مي رسدکه بسيارگرم مي باشد و باد سموم کشنده اي در آن مي وزد . در يکي از ساليان ، که به نام سال « امير جالقي » معروف شده است ، حجاج گرفتار شدت اين باد گرديده و جز معدودي ، همه تلف شدند .

بعد از عطاس به « هديه » مي رسند . در اين محل خاک را که حفر مي کنند آب شوري در مي آيد .

روز سوم حرکت از العلا به خارج شهر مدينه منوره وارد مي شوند . ( 1/116 ) .

زين پس ، ابن بطوطه به شرح آنچه که در مدينه و مکه سپري شده است مي پردازد .

از مکه به عراق را راه زبيده

ابن بطوطه مفصل از مکه و مسائل مختلف آن ، به وي ؟ ؟ ؟ جنبه هاي ديني و آثار و بندها و نيز وضعيت سياسي آن و نفوذ دولت ايلخاني در مکه سخن مي گويد . مقصد بعدي وي مدينه است ، اما وي اين بار کاروان عراق را که از طرف سلطان ابوسعيد خان بهادر ايلخاني اعزام شده همراهي مي کند . قصد او آن است که پس از زيارت مدينه عازم عراق شود .

اطلاعاتي که وي از کاروان و مسير مکه به مدينه مي دهد جالب است . گزارشي از آن را مي آوريم . او مي نويسد :

بيستم شهر ذي حجه در صحبت امير قافلة عراق پهلوان محمد حويج ، که از اهالي موصل بود و پس از مرگ شهاب الدين قلندر امارت حاج را بر عهده داشت از مکه حرکت کردم . ( 1/179 )

امير پهلوان براي من يک نيمه محمل تا بغداد کرايه کرد و کرايه راه م از خودش پرداخت و مرا در جوار خود پذيرفت . بعد از طواف وداع حرکت کرده به « بطن مر » رفتيم . همراهان ما عدة بي شماري از مردم عراق و خراسان و فارس و ايرانيان بودند . زمين از کثرت جمعيت موج مي زد و گروه مردمان مانند توده هاي ابري که روي هم متراکم شده باشد ، در حرکت بودند و ازدحام به حدّي بود که هرکس از قافله کنار مي رفت و علامتي با خود نداشت در مراجعت گم مي شد .

در اين قافلة عظيم عده اي شتر براي حمل آب به مسافرين بي بضاعت تخصيص داده شده بود . همچنين مقداري خواربار به وسيلة شتر براي احسان به بينوايان حمل مي شد و دارو و مشروبات و شکر براي بيماران مهيا بود .

در هر منزل که قافله توقف مي کرد ، در ديگ هاي مسي بزرگي که دسوت مي ناميدند ، غذا مي پختند و درماندگان و مسافرين بي توشه را اطعام مي کردند و يک دسته شتر ، مخصوص حمل کساني بود که از راه درمانده بودند و همة اين وسائل از طرف سلطان ابوسعيد تأمين شده بود .

همراه قافله ، بازارهاي معتبر و وسايل لازم و انواع اطعمه و ميوه هاي موجود بود . هنگام شب راه مي رفتند و پيشاپيش قطار محمل ها ، مشعله ها بر مي افروختند چنان که شب مبدل به روز مي گشت و زمين پر از نور و روشنايي مي شد .

از « بطن مر » به « عسفان » و از آنجا به « خليص » رفتيم . از خليص چهار منزل آن طرف تر « وادي السمک » نام شد و پنج منزل ديگر به « بدر » رسيديم . اين راه را دو منزل در يک روز طي مي کنند و منزل دوم شب پيموده مي شود . بعد از بدر به منزل « صفرا » رسيديم و در آنجا يک روز استراحت کرديم . از صفرا تا شهر مدينه سه روز راه است . در مدينه توفيق زيارت پيغمبر براي دومين بار نصيب شد و شش روز در آن شهر توقف کرديم و به ندازه ذخيهر سه روز آب برداشته حرکت کرديم .

راه حجاز ـ بغداد

ابن بطوطه پس از شش روز توقف در مدينه حرکت کرده و سه روز بعد در « وادي العروس » توقف کرده « از چاه هاي کم عمقي که حفر مي کنند آب گوارايي » بر مي دارد و پس از آن که ذخيرة آب خود را تجديد مي کند « وارد سرزمين نجد » مي شوند .

وي مي نويسد :

نجد سرزمين پهندوري است که تا چشم کار مي کند گسترده است . پس از تجديد نفس از نسيم جانفزاي نجد چهار منزل که پيموديم بر سر آبي معروف به « عسيله » رسيديم و بعد از آن آب ديگري بود به ندم « نقره » که آثار حوض هاي بزرگي در کندر آن ديده مي شد و سپس به « قاروره » رسيديم که حوض هايي مملو از آب باران داشت و اين آبدانها را زبيده دختر جعفر بند کرده است . اين محل در وسط سرزمين نجد واقع شده و بسيار دلگشا و داراي نسيم ملايم و زمين خوبي است و هواي آن همه فصول معتدل ميباشد .

از آنجا به « حاجر » رفتيم . آبدان هايي در اين محل وجود دارد که برخي از آن ها خشکيده و به جاي آن ها چاه هاي بزرگي حفر کرده اند .

بعد از آن به « سميره » رسيديم که زميني گود مي باشد که در محوطة وسيعي واقع شده و قلعه مانند جايي دارد . در سميره آب چاه فراوان است اما طعم آن تلخ مي باشد . قبايل عرب گوسفند و روغن و شير به اين محل آورده ، در مقابل پارچة خام به حجاج مي فروشند و غير از پارچه خام با جنس ديگر معامله نمي کنند .

از سميره به « جبل المخروق » رفتيم . جبل در بياباني واقع شده و قسمت بالاي آن را باد از هم شکافته است .

از آنجا به « وادي الکروش » رفتيم . آب در اين محل نبود و ما شب را راه پيموده بامدادان به دژ « فيد » رسيديم . اين قلعة بزرگ در زمين مسطّحي واقع شده و بارويي هم دارد . اطراف اين قلعه محله اي است که اعراب در آن سکونت دارند . گذران اين جماعت از معامله با حجاج است . حاجيان عراق که به مکه مي روند ، قسمتي از زاد و راحلة خود را ، تا هنگام مراجعت در اين محل مي گذارند . دژ فيد در وسط راه بغداد ـ مکه واقع شده و از آنجا تا کوفه دوازده روز راه است که از ميان بيابان عبور مي کند و در هر يک از منازل آن ، آبدان هايي براي تأمين آب مشروب مسافرين موجود است . کاروانيان معمولاً در اين محل با تجهيزات و احتياط کامل حرکت مي کنند تا اعراب به فکر دستبرد و غارت نيفتند . ( 1/181 ) .

در اين نقطه با اميرفياض و امير حيار پسران امير مهنا ملاقات کرديم . عده زيادي از اعراب چادر نشين سواره و پياده با آنان بودند و ايشان حفظ و حمايت قافله را به عهده گرفتند . اهل قافله در اين محل هرچه مي توانستند از شتر و گوسفند که اعراب براي فروش عرضه مي کردند خريداري کردند .

از فيد حرکت کرده به محلي که به نام اجفر ناميده مي شد رسيديم . اين محل به نام دو عاشق معروف جميل و بثينه مي باشد . شب را از راه بيابان حرکت کرده به زرود رفتيم . زرود زمين پهناور شنزاري است و خانه هاي کوچکي دارد که گرداگرد آن را ماند قلعه فرا گرفته اند . در اين محل چاه هاي آب وجود دارد اما آب آن خوشگوار نيست .

بعد از زرود به ثعلبيه رسيديم که قلعه اي خراب دارد و روبه روي آن آب انبار بزرگي است که به وسيله پله به آن مي روند . آب اين انبار از ذخيرة باران فراهم مي شود .

در اينجا گروه زيادي از اعراب براي فروش گوسفند و اشتر و روغن و شير جمع مي آيند . از ثعلبيه تا کوفه سه روز راه است . منزل نخست برکة المرجوم نام دارد . در اين جايگاه تلّ بزرگي از سنگ فراهم شده و هرکس از آن جا رد شود سنگي بر روي آن مي افکند . مي گويند مرجوم مردي رافضي مذهب بوده و با قافله اي به حج مي رفته و در اينجا بين او و ترک هاي سني مذهب مشاجره اي به وقوع پيوسته و آن رافضي يکي از صحابة پيغمبر را دشنام داده و سنيان به سزاي اين عمل او را سنگسار کرده اند .

در برکة المرجوم خانه هاي زيادي هست که اعراب در آن سکونت دارند و آنان براي فروش روغن و شير و غيره ، تا نزديکي کاروان مي آيند . برکه آب انبار بزرگي دارد که زبيده آن را بند کرده و کفايت ما يحتاج کاروانيان را مي کند . در اين راه مکه تا بغداد هر کجا که برکه يا چاه آبي پيدا شود از برکت زبيده و آثار خير اوست و اگر عنايت او به اين امر مهم نبود ، مسافرت از اين راه ممکن نمي شد . ( 1/182 ) .

بعد از برکه ، به مشقوق رسيديم . در اين محل دو آب انبار با آب صاف خوشگوار وجود داشت . اهل قافله آبي را که از پيش داشتند فرو ريخته از اين آب با خود برداشتند .

منزل بعد ، تندنير نام داشت که آن نيز داراي آب انبارهاي مملوّ از آب بود . شب را به راه ادامه داديم و چاشتگاه در زباله بوديم که قرية آباداني است و عرب ها در اين محل قصري ساخته اند . زباله داراي دو آب انبار و چاه هاي متعدد است و از منازل پرآب اين راه به شمار مي رود .

پس از زباله به « هيثمين » رسيديم که آن هم دو آب انبار دارد و از آنجا حرکت کرده ، پاي به گردنة معروفه به عقبة الشيطان فرود آمديم و روز دوم از گردنه بالا رفتيم . تنها گذرگاه سخت اين راه همين گردنه مي باشد که آن هم زياد طولاني و مشکل نيست .

منزل ديگر ، « واقصه » نام داشت که قصري بزرگ و آب انبارهاي خوب در آن بود . واقصه آخرين منزل اين راه است که آب دارد . از آنجا تا کوفه جز شاخه هايي از فرات که از آن رودخانه جدا شده ، آبي پيدا نمي شود . بيشتر مردمان کوفه براي تهنيت و چشم روشني در همين محل ، به پيشواز حاجيان مي آيند و با خود آرد و نان و خرما و ميوه مي آورند .

بعد از واقصه به « لوره » رسيديم که آب انبار بزرگي دارد و پس از آن به مساجد ، که سه آب انبار دارد و سپس به محلي معروف به « مندرة القرون » رسديم . اين مندره بسيار بلند و در وسط بيابان واقع شده و اطراف آن را با شاخ هاي آهو تزيين کرده اند و دور و بر آن اثري از آبادي نيست .

بعد از مندره به وادي عذيب رسيديم که محلي پربرکت و حاصلخيز و آباد است و اطراف آن را فلاتي حاصلخيز و خوش منظر فراگرفته است .

منزل ديگر قادسيه بود که جنگ مشهور اسلام و مجوس در آن واقع شد و اين جنگ منجر به پيروزي قطعي مسلمين و ذلت و زبوني آتش پرستان گرديد که ديگر بعد از آن نتوانستند قد علم کنند . ( 1/183 ) .

ابن بطوطه اينجا به عراق رسيده و نخستين شهري که زيارت کرده ، شهرت نجف است که گزارش آن را آورده و سپس از ديگر شهرهاي عراق سخن گفته است .

سفر دوم به مکه و حج دوم و سوم و چهارم

ابن بطوطه از نجف عازم بصره شده ، از آنجا به آبادان و شوشتر و ايذه و اصفهان و شيراز رفته باز به عراق باز مي گردد . اين باره ، از کوفه و کربلا و بغداد ديدن کرده و سپس به موصل ونصيبين و سنجار ماردين مي رود و سپس به بغداد باز مي گردد ( 1/261 ) . وي مي نويسد :

چون به بغداد رسيديم ، حاجيان آمادة حرکت بودند . من پيش خواجه رفتم و از او خواستم که سفارش سلطان ابوسعيد را در بارة من به کار بندد و او يک نيمه محمل به من تخصيص داد و توشة راه به اندازة آب و خوراک چهارتن در اختيار من گذاشت و فرماني نيز به دست من داد و به پهلوان محمد حويج ، که امير قافله بود ، سفارش مرا کرد .

ابن بطوطه در اينجا شرح راه را نمي دهد . وي از راه عراق به مکه رفته و تنها اشاره به بيماري اسهال خود مي کند که تا مکه ادامه داشته و تنها وقتي به مني رفته اند خوب شده است . او تمام سال را مانده و حج ديگري را هم در مکه بوده است . ابن بطوطه مي نويسد :

آن سال را پس از گذراندن موسم حج در مکه ماندم . . . در مدرسة مظفريه منزل داشتم و بيماري ام به کلي از ميان برخسته ، حالم بسيار خوش بود و تمام اوقاتم را به طواف و عبادت و عمره مي گذرانيدم . در اثناي آن سال ، حجاج مصر عليا به شهر مکه رسيدند . . . در نيمه شهر ذي قعده امير سيف الدين يلملک به اتفاق جمعي از همشهريان من ( اهالي طنجه ) به مکه رسيدند . ( 1/262

ابن بطوطه مي گويد وقوف در عرفات در اين سال ؛ يعني سال 728 ، روز جمعه بود . سال 729 را هم در مکه بوده است . او مي نويسد :

در اين سال احمد بن رميثه و مبارک بن عطيفه به اتفاق امير محمد حويج و شيخزاده حرباوي و شيخ دانيال از عراق به مکه آمدند و از جانب سلطان ابوسعيد صدقات فراوان بين مجاورين و اهل مکه تقسيم کردند و هم در اين سال بود که نام ابوسعيد پس از نام الملک الناصر در خطبه ذکر شد و بر فراز قبة زمزم براي او دعا کردند و پس از نام او ، از سلطان يمن « الملک المجاهد نورالدين » هم نام بردند . ليکن امير عطيفه با اين امر موافقت نداشت و توسط منصور ، برادر خود ، به الملک الناصر خبر فرستاد . وقوف سال 729 ، روز سه شنبه بود و من سال 730 را هم در مکه ماندم . در موسم حج آن سال بين امير عطيفه و ايدمور ناصري امير جاندار فتنه اي برخاست . ( 1/264 ـ 263 )

وي بعد از حج ، راه دريايي را انتخاب کرده ، عازم يمن مي شود . بنابراين ، به جده آمده و از آنجا سوار نوعي کشتي به نام « جلبه » شده و در درياي سرخ به راه خود ادامه مي دهد . او در اين مورد مي نويسد :

اين کشتي از آنِ رشيد الدين الفي عيني بود که اصلش از حبشه است . شريف منصور پسر ابي نمي هم در کشتي ديگري مسافرت مي کرد و بسيار مايل بود که من با او باشم ليکن چون در کشتيِ او تعدادي شتر هم بود من ترسيدم و نرفتم . چه ، من تا آن زمان مسافرتِ دريا نکرده بودم . ( 1/266 ) .

ازين پس اقامت او در يمن است و گزارش تفصيلي در بارة آن ناحيه ارائه کرده است . از آنجا عازم عدن و صنعا و سپس عمان شده و با پادشاه هرمز ديدار مي کند . به جزيرة کيش مي رود و بحرين و قطيف و احساء و يمامه را پشت سر مي گذارد .

حج پنجم

در قطيف شيعيان را مي بيند و اينگونه به توصيف آن مي پردازد :

از بحرين به قطيف رفتيم . قطيف شهري است بزرگ و نيکو و داراي نخل هاي فراوان ، طوايفي از اعراب در آن سکونت دارند که جزو شيعيان و غُلات مي باشند و در اين باره تقيه ندارند بلکه تظاهر هم مي کنند چندن که مؤذن در اذان خود بعد از شهادتين « أشهد أنّ علياً وليّ الله » و بعد از « حيّ عَلَي الصلة » و « حيّ عَلي الفَلاح » ، « حيّ علي خير العمل » مي گويد و بعد از تکبير آخر ، اضافه مي کند : « محمّد و عليّ خير البشر ، من خالفهما فقد کفر » . ( 1/308 ) .

وي از بحرين به « هجر » و از آنجا به « يمامه » مي رود که هجر ناميده مي شود و شهري است نيکو و پرنعمت و آب و درخت ؛ طوايفي از عرب که بيشتر از بني حنيفه از روزگار قديم در اين ناحيه سکونت ورزيده اند و امير آنان طفيل بن غانم نام دارد .

از يمامه همراه امير طفيل به قصد زيارت خانة خدا رهسپار گشتيم و سال 732 بود که به مکه تشرّف جستيم . آن سال را الملک الناصر ، پادشاه مصر هم با گروهي از امرا به زيارت آمده بود و اين آخرين حج « الملک الناصر » بود که احسان فراوان در حق اهالي مکه و مدينه و مجاوران آن دو شهر کرد . ( 1/309 ) .

اين پنجمين حج ابن بطوطه بود .

سفر ديگر به مکه در سال 749

وي بيست سال پيش از سفر اخيرِش ـ زماني که به هند رفت و در آنجا مدت ها اقامت گزيد و در بازگشت به سمت ايران آمد و از شيراز و اصفهان ديدن کرد و به بغداد و از آنجا به شام رفت ـ . در شام بوده و زن حاملة خود را در آنجا تنها گذاشته بود . وقتي در اين سفر ( 749 ) به دمشق وارد شد ، سراغ پسرش را گرفت ، اما معلوم شد که دوازده سال پيش از آن ، درگذشته است . ( ص763 ) .

ابن بطوطه از شام عازم مصر شده ، به قاهره مي رود . در آنجا مي شنود که قاضي القضات عزالدين ، با قافلة بزرگي براي عمرة رجبيه به مکه رفته است . وي از قاهره از راه مصر عليا به عيذاب رفته و از آنجا سوار کشتي شده به جده مي رود . وي در 22 شعبان سال 749 وارد مکه مي شود . او مي نويسد :

بعد از برگزاري موسم حج ، همراه قافلة شام به مدينه رفتم و قبر مطهر پيغمبر را زيارت کردم و در مسجد متبرک وي نماز خواندم و قبور اصحاب پيغمبر را در بقيع زيارت کردم و از مشايخ مدينه با ابومحمد بن فرحون ملاقات کردم . از مدينه به علا و تبوک رفتيم و از آنجا از راه بيت المقدس ، مدينة الخليل غزه و از طريق رمله ، که پيشتر ياد کرديم به قاهره رسيديم . . . . پس در کشتي کوچکي که از آنِ يکي از اهالي تونس بود برنشستيم و در صفر سال 50 به راه افتادم و به جزيره جربه آمدم . . . به وسيلة کشتي کوچکي به قابس رفتم . . . سپس سوار کشتي شده ، به سفاقس و از آنجا به بليانه رفتيم و آنگاه از راه خشکي به اتفاق اعراب حرکت کردم و پس از تحمل زحمات فراوان به تونس رسيدم و آن در محاصرة اعراب بود .

از آنجا به فاس و بعداً براي شرکت در جنگ بر ضدّ کفار اسپانيا به اندلس مي رود . ( ص777 )